

## لزوم عدم تأخیر در زنده شدن به حضور (بخش اول)

یک زمان کار است بگزار و بتاز  
کار کوتاه را مکن بر خود دراز

خواه در صد سال، خواهی یک زمان  
این امانت واگذار و وارهان  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۱ و ۱۸۲)

-گزاردن: انجام دادن، ادا کردن

تا من فضا را باز نکنم و گواهی ندهم که از جنس خدا هستم و با فعل و عملم به پیمان «آست» وفا نکنم، نمی توانم از دهلیز تنگ ذهنم گذر کرده و از آن رها شوم. من از جنس خداوند هستم و خداوند هم هویت نمی شود، او دائماً ناظر و شاهد است، پس من هم می توانم ناظر و شاهد باشم. من در یک لحظه می توانم فضا را باز کنم و بگویم که نمی دانم. بگویم من علاقه ای به کنترل، به سلطنت، به قدرت، به می دانم، به پندار کمال و به ناموسی که خم نمی شود، ندارم.

انجام این کار به راحتی و در همین لحظه صورت می گیرد، پس باید هر لحظه به صورت هشیاری، سوار هشیاری بشوم، همین حالا، همین الان این کار را بکنم و به سرعت از ذهن خارج شوم و کار کوتاه را این قدر دراز نکنم. من باید قبول کنم که عاشق هستم و امانت عشق را بپذیرم و حمل کنم، باید این مسئولیت را به عهده بگیرم. انتخاب با من است که همین حالا ذهنم را بدهم و امانت عشق را آزاد کنم، یا این کاری که می توانم در یک لحظه انجام بدهم را صد سال طول بدهم.

اما به هر حال من باید من ذهنی را بدهم و از جنس او بشوم و اجازه دهم تا «کُنْ فِکَان» مرا تغییر بدهد و از ذهن برهاند. این کار برای هر شخصی فردا و به طور جدا صورت می گیرد، این طور نیست که یک ورد خوانده شود و همه به حضور زنده شوند. من خودم باید این کار را بکنم، باید این امانت را واگذارم، یعنی باید فضا را باز کنم و با او یکی بشوم. باید این من ذهنی را دور بیندازم.

یک ماهه راه را تو، بگذر برو به روزی  
زیرا که چون سلیمان بر بارگیر بادی  
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۹۳۵)

سلیمان سوار باد می شد، یعنی سلیمان هشیاری ای بود که سوار هشیاری می شد. من هم با فضاگشایی می توانم به صورت ناظر از ذهنم جدا شده و آن را تماشا کنم، در این صورت آن «نگاه کننده» که «من» هستم بر هشیاری قائم شده و به سرعت از ذهن خارج می شوم و دیگر به همانندگی ها متکی نیستم.

وقتی حتی برای یک لحظه از همانندگی ها جدا می شوم، من همان هشیاری ای می شوم که چشمم به وسیله آن می بیند و آن خلأ بین و عدم بین درون من سوار باد یعنی هشیاری است، در این حالت هشیاری سوار هشیاری است و ناظر ذهن است، بنابراین ذهن نمی تواند جلوی من را بگیرد و من با آهنگ زندگی به سوی سلیمان، که نماد خدا یا انسان بیدار هست، می روم.

پس وقتی من می توانم راهی که از ذهن به فضای گشوده شده می رود و به نظر طولانی می آید را با فضاگشایی و یک روزه بروم، چرا باید شصت سال طول بدهم؟ راهی که می شود با یک چشم به هم زدن و در یک لحظه بروم و به بی نهایت خدا زنده بشوم را دیگر نباید به تأخیر بیندازم.

-تمامی ابیات فوق و شرح آن ها از برگرفته از کانال «گنج حضور متن کامل برنامه ها» Ganje Hozour - می باشند.  
با سپاس و تشکر از شما آقای شهبازی بزرگوار که دل های ما را با نور این ابیات و آیات ارزشمند روشن نمودید.

مریم از قزوین